

اسناد تاریخ میانه ایران با تأکید بر ویژگی گفتمانی سوانح الافکار رشیدی

نسیم خلیلی*

چکیده

در این مقاله کوشیده شده است پرتوهایی بر قابلیت‌ها و ویژگی‌های گفتمان ساز اسناد در تاریخ میانه ایران افکنده شود. از میان اسنادی که اغلب با مشخصه مکاتیب و منشآت از این دوره تاریخی و مشخصاً سده‌های ۷ و ۸ هـ - ق در دست است، سوانح الافکار رشیدی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که از سوی یکی از چهره‌های متنفذ این دوره تاریخی نگاشته شده است؛ چهره‌ای که افزون بر مقام سیاسی واجد نقش‌های علمی و معرفتی زمانه خود نیز به حساب می‌آید، چرا که طیب نامداری در روزگار خود بوده است و نگارنده یکی از مهم‌ترین تواریخ مربوط به دوره ایلخانیان. در این مقاله اسناد این مجموعه با تأکید بر مطالعه ویژگی گفتمانی اسناد مورد مطالعه و موشکافی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: تاریخ میانه ایران - اسناد - سوانح الافکار رشیدی -

گفتمان فوکویی

مقدمه

مطالعه اسناد بازمانده از تاریخ ایران میانه موید آن است که افزون بر متون تاریخ نگارانه (بخوانید منابع رسمی تاریخ نگاری) و نوشتارهای منظوم و منشور دیگر (بخوانید ادبیات رسمی) مجموعه‌ای از نوشتارهای پراکنده به مثابه بریده‌گفتارهایی از تاریخ اجتماعی و فرهنگی این دوره بر جای مانده است که بیش از دیگر

* دانشجوی دکترای تاریخ ایران میانه، دانشگاه الزهراء(س)

متون پیش گفته، بازتاب دهنده گفتمان های فکری دوره تاریخی مورد نظرند. وقتی گفتمان را از منظر فوکو (۱۹۸۳-۱۹۲۶م)، فیلسوف فرانسوی مورد توجه قرار می دهیم بیش از هر زمان به نقش و ویژگی گفتمان محور این قبیل پاره گفتارهای سنگونه مهر تایید نهاده ایم. در گستره گفتمان فوکویی گفتمان ها کاربست هایی انگاشته می شوند که «به گونه ای نظام مند اشیایی را که درباره آن صحبت می کند، می سازند و یا به وجود می آورند» [۱]. در واقع گفتمان ها اعمالی هستند که به طور سیستماتیک تشکیل دهنده موضوعاتی به شمار می روند که خود سخن می گویند به عبارت روشن تر «گفتمان ها درباره موضوعات صحبت نکرده و هویت موضوعات را تعیین نمی کنند. آنها سازنده موضوعات بوده و در فرایند این سازندگی مداخله خود را پنهان می دارند» [۲]. آنچه در این تعریف، حلقه پیوند زنجیره گفتمانی اسناد مورد مطالعه است، نقش پنهان این گفتمان ها در فرایند سازندگی ست. روشن است که متون تاریخ نگارانه و ادبی به منظور مکتوب کردن بخشی از فضای فکری حاکم، نگاشته می شوند اما اسناد تنها کارکردی کوتاه مدت دارند و نگارندگان آنها چندان در پی گفتمان سازی نیستند چرا که چنین کوششی را بیش از هر بستری، در گستره نوشتارهای ادبی رسمی تر می توانند به کار گیرند. گاه نیز گفتمان ها را بیانگر ویژگی ها و خصوصیات تاریخی چیزهای گفته شده و چیزهایی دانسته اند که ناگفته باقی می ماند [۳]. از این رهگذر نیز بی تردید اسناد بهترین محمل برای بازگویی ناگفته های گفتمانی به حساب می آیند.

اشاره ای که فوکو به بحث گفتمان دارد نیز خود نشانگر آن است که اسناد و نامه نگاری ها بیش از هر عرصه دیگری ویژگی گفتمانی دارند. فوکو بر اساس این تعریف گفتمان را شامل واحدهای وسیع تر زبانی نظیر پاراگراف ها، مکالمات، گفتگوها، مصاحبه ها، سخنرانی ها و نظایر آن می داند [۴].

با این مقدمه چینی به نظر می رسد گام بعدی در شناخت اهمیت گفتمانی این اسناد توجه به معنای گزاره هاست، چیزی که از راه فهم گفتمان یعنی ادراک موقعیت گوینده، افق دلالت های معنایی و ارزشی که گوینده در آن جای دارد، حاصل می شود.

با چنین رویکردی در این مقاله به بررسی افق های گفتمانی در سوانح الافکار خواجه رشید الدین فضل الله پرداخته خواهد شد.

افق گفتمان ساز سوانح الافکار رشیدی

مجموعه اسناد نهفته در سوانح الافکار رشیدی را از دو منظر می توان مطمح نظر قرار داد. از یک سو بخشی از این متون، معطوف به نظام فکری روزگار حیات نگارنده است و شاید بهتر باشد برای روشن تر شدن بحث از اصطلاحی بهره گرفته شود که فوکو در طرحواره نظریه گفتمانی خود آن را «اپیستمه» [۵] یا نظام دانایی می انگارد و در تعریف آن باید گفت این نظام چیزی ست که فوکو تحلیل های خود را با پرسش از آن آغاز می کند و آن را جهان نگرش اساسی ای معرفی می کند که فرایند تولید ذهنی در عصر یا دوره ای خاص را متحد و یکدست می سازد. در واقع منظور از نظام دانایی «کل روابطی ست که در یک عصر خاص، وحدت بخش کردارهای گفتمانی ای هستند که اشکال معرفت شناسانه، علم و احتمالاً نظام های صوری را پدید می آورد.» [۶].

اسنادی که در زیرمجموعه این نگره می گنجد بیشتر شامل مواردی می شوند که نگارنده در آنها به طرح مباحث فلسفی و معرفتی می پردازد. روشن است که مطالعه این اسناد از منظر ویژگی اسنادی آنها در واقع همان تجزیه کلیت هایی ست که تولید معنا در آن صورت می گیرد [۷]. در همین راستا شماری از اسناد این مجموعه در برگیرنده موعظه های خواجه خطاب به زبردستان خود و به ویژه فرزندان اوست که هر یک بر فراز سمتی اداری ایستاده اند. این قبیل نوشتارها بیش از هر چیز واجد شکل و صورتی از سیرالملوک های اخلاقی اند که واجد محتوایی نصیحت ورزانه و موعظه گرانه به ویژه درباره مسایل و امور اداری و حکومتی است.

اما این اسناد سویه دیگری نیز دارند، سویه ای که اتفاقاً غلیظ تر و پر رنگ تر از سویه نخست به نظر می رسد. این سویه واجد معناها و بنیان های سیاسی - جغرافیایی و نظام اداری و مناسبات حاکمیت است و اغلب اسنادی را در بر می گیرد که خواجه در آن از رهیافتی دیگر یعنی موضع سیاستمدار و نه معرفت شناس به نگارش دست برده است و در عین حال بخشی از این نوشتارها موید گفتمان های علمی این دوره

است به ویژه اسنادی که در آن می توان ردپاهایی از خواجه رشید الدین طبیب را جستجو کرد. این اسناد هم از منظر مطالعه «اپیستمه» تأمل برانگیزند. این گونه گونی اسناد نهفته در *سوانح الافکار* بخش دیگری از نگرش گفتمانی فوکو را می نمایاند آنجا که بر این باور پای می فشرده که «باید با گفتمان به مثابه میدان نامتجانس و ناپیوسته ای برخورد کرد که در آن انسان ها در موقعیت های متفاوت و متضاد قرار گرفته اند.» [۸].

نمایی از شکل صوری اسناد

شکل ظاهری اسناد *سوانح الافکار* از الگوی نسبتاً واحدی تبعیت می کند. بیشتر این اسناد وقتی خطاب به فرودست نوشته می شود با کمترین حواشی و استطراد همراه است. جملات دعایی آغازین نوشتار بسیار فشرده و موجز است و بلافاصله نگارنده به محتوا و مضمون اصلی نوشتار می پردازد. چنین ساختاری در متونی که واجد گفتمان های فلسفی- معرفت شناسانه و علمی زمانه حیات نویسنده است، کمی متفاوت به نظر می رسد به این ترتیب که اغلب این نامه ها چون خطاب به چهره های متنفذ به لحاظ فکری نگاشته می شوند و یا در پاسخ به چهره های مهم، معمولاً جملات دعایی طولانی تری دارند و گاه مزین به حکایات و اشعار نیز هستند. نکته جالب توجه در محتوا و هم در شکل ظاهری این اسناد آن که گاه الفاظ به کار رفته در جملات کوتاه دعایی- یعنی جملاتی که نامه ها اغلب با آنها آغاز می شوند و وصفی تحسین آمیز از دریافت کننده نامه است- خود چشم اندازی از تفکر و فرهنگ نوشتاری و عقیدتی زمان را بازتاب می دهد. از جمله بسیاری از این نامه ها با جملاتی آغاز می شوند که دریافت کننده نامه را با ستارگان و افلاک قیاس کرده اند تا بزرگی و عظمتش را بنمایانند و خود این امر گویای اهمیتی است که تنجیم و ستاره شناسی در این دوره داشته است و به ویژه خواجه رشید الدین به مثابه یکی از اهتمام گران به ساخت رصدخانه در این زمان بدان عنایت ویژه ای دارد. از جمله خواجه مجد الدین اسماعیل فالی [۹] را در مکتوبی که به او نگاشته است با این جملات وصف می کند: «عطار که وزیر شهنشاه فلک است از لئالی ارقام اقلام مخدوم حقیقی ملتفت فراید فواید باد» [۱۰]. اهمیت این نظام واژگانی مرسوم وقتی

روشن تر می شود که به مطلع مکتوبی اشاره شود که فالی در پاسخ به خواجه می نویسد. در واقع فالی هم به تبعیت از زبان واژگانی مرسوم در این دوره که موید اهمیت تنجیم است، نامه را با این جملات آغاز می کند: «مشرتی که سلطان ملک سعد و اسعادت خوشه چین خرمن کمالات ملکی مخدوم جهانیان و آصف دوران باد» [۱۱]. اما آنچه بیش از این اشاره به نظام واژگانی اهمیت دارد و در بررسی شکلی اسناد این دوره به ویژه اسنادی که خطاب به یک وزیر نامدار ایرانی نوشته می شود، تأمل بر انگیز است و نماد آن را در این مکتوب می توان باز جست، پرهیز از چاپلوسی های زیاده از اندازه در قبال وزیر است که شاید ادبیات نامه نگاری این دوره را نمایندگی می کند.

از مشخصات شکلی و محتوایی اسناد بازگو کننده گفتمان های فکری و نه سیاسی و اداری، استفاده از اشعار و حکایات در کنار هم است. اشاره نویسنده به چهره های شناخته شده حوزه معرفت شناسی ایرانی-اسلامی از جمله ابراهیم ادهم و محمد مصطفی به همراه ابیاتی که واجد و موید مولفه های مطرح در نوشتار است، مجموعاً بستر مناسبی برای انتقال اندیشه های نویسنده فراهم می کند.

اما در نامه های اداری و حکومتی که خواجه اغلب به زیردستان و به ویژه فرزندان خود می نویسد شکل اسناد ضمن آنکه با کمترین جملات دعایی همراه است گاهی نیز جمله دعایی آغازین آنها تنها در بر گیرنده جمله کوتاه «طول الله عمره» است و نه بیشتر. این جملات دعایی مخصوصاً وقتی مکتوب خطاب به فرزندان خواجه نوشته شده است تنها واجد واژگان پدران است و نه جملات دعایی مرسوم در نامه های رسمی و یا ادیبانه. از جمله، خواجه مکتوبی را که به فرزند خود امیر محمود، حاکم کرمان نوشته است با این جملات آغاز می کند: «فرزند قره العین ثمره الفواد محمود- ابقاء الله تعالی- دیده ها بوسیده» [۱۲]. نکته جالب توجه در این قبیل نامه ها امتزاجی است که میان زبان رسمی و زبان نامه های خصوصی به چشم می خورد. از جمله این نامه پس از این جمله دعایی با سطرهایی حاوی شکایت از دوری فرزند همراه است. به نظر می رسد این اطناب به دلیل آن است که خواجه همچون اکثر نامه هایی که به زیردستان و فرزندان خود می نویسد از عملکرد امیر محمود

نارضایتی اساسی ندارد هرچند که مَنهیان اخبار به گوش خواجه رسانده اند که «بر اهالی و متوطنان بم آن فرزند دست تغلب دراز کرده و ایشان را در بوتہ آتش نیاز می گذارند و به سبب تکلیفات دیوانی مستاصل شده اند» [۱۳]. و گاه فاقد هرگونه جمله دعایی ست؛ به این ترتیب است که خواجه به اصل موضوع حساسیت برانگیزی که انگیزه نگارش نامه است، اشاره می کند و بعد خواسته و دستور خود را شرح می دهد. این قبیل نامه ها اغلب همراه با آل تمغا یکی از معتبرترین مُهرهای حکومتی اند و خواجه فراوان به اعتبار این مهر استناد می کند و از جمله در مکتوب نهم می نویسد: «همگان برین جمله بروند و چون به علامت آل تمغاء ما موشح گردد اعتماد نمایند» [۱۴]. و افزون بر این مُهر، جملات نهایی نامه های دستوری خواجه، خود مهر تأکید پُرنگی بر متن اصلی ست. از جمله خواجه، مکتوب پنجم خود را که به فرزندش امیر علی و در مذمت اهل بصره می نویسد، با این جملات به پایان می رساند: «چون بر رأی آن فرزند وثوق تمام داشت زیادت اطناب نرفت» [۱۵]. در واقع این قبیل جملات به تنهایی با ایهامی که در خود دارند ضرورت اجرای دستور را فرایاد می آورند. اما گاهی این ادبیات، صورت خشک تری به خود می گیرد از جمله خواجه مکتوبی را که به سنقر باورچی، غلام خود و حاکم بصره نوشته با این جمله دستوری تحکم آمیز به پایان می برد: «و از فرموده عدول نجویند» [۱۶].

گاهی نیز در پایان این قبیل اسناد خواجه غرض اصلی خود را از دستور مندرج در نامه صراحتاً ذکر می کند. این ادبیات تقریباً در بیشتر نامه هایی با چنین دستوراتی به چشم می خورد. از جمله این ادبیات به این جملات می توان اشاره کرد: «تا ایشان از سر فراغت به آبادانی و زراعت مشغول گردند و ما را به دعای صالحه و ثنای فایحه یاد کنند.» و باز در نامه مشابه دیگری این جملات به عنوان حسن ختام نامه انتخاب شده است: «... تا برکات این خیر مطلق، دافع قضای معلق گردد و آثار خیرات و ضبط مبرات ما جهانیان را مشهود و مسموع افتد» [۱۷]. چنین ادبیاتی در نامه ای که خواجه برای توجه به احوالات حسن مستوفی، امیر معظم می نویسد نیز رخ می نمایند، آنجا که پس از اشاره به مشغولیت های اداری و دیوانی به غفلت خود از حال مستوفی یاد می کند و در ادامه می نویسد: «برین مُحَب صادق المحبه واجب و لازم

شد که در باب او اندیشه مناسب ملایم فرماییم و تربیت و تمشیت او به نوعی کنیم که آثار آن بر روزگار ما واصل و متواصل گردد» [۱۸]. و باز در مکتوبی دیگر با موضوع دادن انعام به فضلا می نویسد: «و نوعی کند که ایشان از سر رفاهیت و استفادت مشغول گردند و ما را به دعای خیر یاد کنند» [۱۹]. همین رویکرد به روشنی بازتاب دهنده جو روانی و فکری ست که در گفتمان سیاسی این زمان حاکمیت دارد.

بازتاب هایی از «نظام دانایی» در سوانح الافکار

اسنادی که با چنین رویکردی نگاشته شده اند را می توان در سه عنوان دسته بندی کرد: اسنادی واجد محتوایی از موعظه، اسناد واجد مباحث فلسفی و اسنادی که بازتاب هایی از محیط و بستر های علمی زمانه را در خود نهفته دارند. نخستین نوشتار این مجموعه تحت عنوان «رساله اخری فی تصنیفه فی الموعظه» اولین سندی ست که ویژگی گفتمانی برجسته خود را از لابلای واژه ها باز می تاباند. این سند که با اطاعت و فرمان از حق آغاز می شود، در نخستین بندهای خود واجد همان اندیشه «پایسته» ای ست که از منظومه فکری فوکو گرفته برداری کرده ایم. اشاره نویسنده در این سند به مولفه های فکری ست که نظام حاکمیت و ضرورت های فکری آن را باز می تاباند با نگاهی گذرا به محتوای این سند این نظام فکری روشن تر چهره نمایی می کند: «اگر سلطان از فرمان رحمن روی بگرداند باید که از بنده و رعیت خویش چشم طاعت ندارد که نیکی بر زبردستان بیش از فضیلت خدای بر وی نیست» [۲۰]. این جملات با همه اختصار و ایجازی که دارند روشن کننده مشخصه های فکری حاکم بر «نظام دانایی» زمانه خواجه رشید الدین اند؛ زمانه ای که بندگی سلطان در برابر خداوند را به جهت حفظ رعیت از ضرورت ها می شمارد و از دیگر سو به نظر می رسد در چنین ادبیاتی اشارتی به مقایسه مقام سلطنت و مقام خداوندی نیز خودنمایی می کند. همین امر روشن کننده آن است که در دوره ای که خواجه می زیسته است برای نگارش دستور الملوک ها ضمن بهره مندی از ادبیاتی مشابه در متون پیشین نیاز به بازنگری هایی نیز احساس می شده است. خواجه در این سند که یکی از اسناد نسبتا طولانی سوانح الافکار است پس از اشاره به حکایات

و ابیات مرتبط با بحث بر اساس الگوی شکلی پیش گفته، می‌کوشد با تقسیم بندی مطالبی که قرار است در نامه گنجانده شود محتوا را از فربهی برهاند و به آسان فهم کردن آن همت می‌گمارد. نکته جالب توجه در این سند آن است که خواجه گفتار خود را با ابیاتی در قالب مثنوی خاتمه می‌بخشد. این قبیل اشعار در پایان این شکل از اسناد به منزله جملات تأکیدی نویسنده برای تکرار و یا محکم کردن میخ‌های کوبیده شده است چنان که از محتوای اشعار نیز مستفاد می‌شود، محتوایی واجد نمادها و مولفه‌های پرستش و عبادت یعنی محتوای اصلی نوشتار: «آنچنانش پرست در کونین/ که همی بینیش به نصب العین/ گرچه چشمت ورا نمی بیند/ خالق تو تراهمی بیند» [۲۱].

مشابه چنین محتوایی را در دیگر اسناد این مجموعه نیز می‌توان سراغ گرفت از جمله مکتوب بیست و یکم این مجموعه، مکتوبی ست که خواجه بر فرزند خود، خواجه عبداللطیف می‌نویسد و در آن به توصیه‌های اخلاقی مبادرت می‌ورزد و این توصیه‌های اخلاقی را در قالب این موضوعات گردآوری می‌کند: حُسن قول و حسن فعل، تعامل با دشمن، سیاست، شجاعت، راحتی رساندن به مردم، دیانت، اجتناب از بهره‌جهان، اجتناب از حسد و جاه و رازداری [۲۲].

دومین سند مجموعه که مکتوبی ست از خواجه به مجد الدین اسماعیل فالی، واجد گفتمان فکری تاریخ میانه ایران است. یکی از ویژگی‌های جالب توجه این مکتوب، انگیزه خواجه از نگارش آن است. به نظر می‌رسد خواجه در این مکتوب از فالی می‌خواهد که درباره وزارت و درستی کارهای اداری و حکومتی که در دست دارد او را موعظه نماید: «چون پادشاهی طایفه فضل و بلاغت به انتساب آن حضرت رتبت و زینت یافته، اگر بنده در معنی وزارت استفادتی یابد چندان دور نباشد. اگر از راه مکرمت درین باب بسطی فرمایند سوابق بنده نوازی هاگردد، میامن ارشاد خدام آن آستان ارفع او راز باد بمنه وجوده.» [۲۳].

یکی از بازتاب‌های «اپیستمه» را در این اسناد می‌توان در حکایات و رفرنس‌هایی جست که خواجه در نامه‌های خود مثلاً برای تأکید بر ضرورت عدالت ورزی مطرح می‌کند و از جمله در مکتوب دهم، نامه‌ای که به فرزند خود امیر محمود، حاکم

کرمان نوشته است به عمر بن عبدالعزیز اموی (حک: ۱۰۱-۹۹ هـ ق) اشاره کرده است [۲۴]. و یا در مکتوب به خواجه عبدالطیف در خلال توصیه های اخلاقی خود از مامون، خلیفه عباسی (حک: ۲۱۸-۱۹۸ هـ ق) یاد کرده است [۲۵].

در مکتوبی که خواجه به یکی از فرزندان خود به نام خواجه سعد الدین می نویسد دورنمایی از اندیشه و تفکر اخلاقی زمانه خواجه را می توان باز جست. این نامه که مشحون به نصایح و مواعظ است در واقع نامه ای ست انتقادی که خواجه در آن مستقیماً به کاستی های سعد الدین اشاره می کند. یکی از صبغه های فکری جالبی که در ابتدای این سند و متن آن جلوه نمایی می کند ادبیات ویژه ای ست که خواجه به کار می گیرد ادبیاتی که ضمن آن که واجد نمادهای انتقاد آمیز است با هم آغوشی با آیات و نثری مسجع، گونه ای تاکید را نیز به همراه دارد:

«به وفور شفقت مخصوص گشته معلوم کند که چون از فیض فضل بی منت و فرط لطف بی علت باری جل جلاله و عم، نواله آن عزیز را بر مسند جهان داری و چهار بالش کامکاری نشاند و هاتف عنایت ذوالجلالی در گوش هوش او ندای «انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» [۲۶] در داد و دست تقدیر لایزالی طاق رواق ایوان کیوان رفعت او را به کتابه و رفعا مکانا علیا موشح فرمود در خاطر ما چنین جای گیر بود که آن فرزند پیوستن به رعایت رعایا و دستگیری عجزه کافه بر ایا قیام نماید...» [۲۷].

دو دستور برجسته ای که خواجه نامه را با آن می آراید دستور بهره مندی از عمال بزرگ مرد و همین طور کوشش در آبادانی و ساخت عمارات و مساجد و مدارس و امثالهم است که خود نشانگر اهتمام اصلی خواجه است؛ کوشش برای اداره درست و بسامان نظام اداری و تاثیرگذاری بر نظام حاکمیت از این روزن و از سوی دیگر کوشش در آبادانی قلمرو ایلخانی.

یکی از انواع این شکل اهتمام را در کوشش برای برگزیدن چهره های برجسته به تولیت ابنیه و خانقاه ها می توان باز جست؛ چیزی که به تنهایی بخشی از گفتمان فکری این دوره را بازتاب می دهد. خواجه در نامه ای که بر طریقه منشور بر اهالی

بغداد و فرزند خود امیر علی، حاکم بغداد و نایب خود نوشته، ضمن ستایش شیخ مجد الدین بغدادی [۲۸] می نویسد:

«این منصب را بدو مفوض داند و اتباع او را به اعتزاز و احترام تلقی نماید و خانقاه پادشاه سعید، غازان خان که در بلده بغداد واقع است و تولیت آن بقعه به ما متعلق و چند وقت بود که می خواستیم که شیخی را که به عواطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد نصب کنیم تا به میامن محاسن اعمال سنیه و افعال مرضیه او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود» [۲۹].

همه آنچه از گفتمان سازی این سند مطرح است در جمله آخر قابل بازیابی است؛ جمله ای که خواجه تلویحا رواج بقعه و شرف آن را در گرو کمالات شیخ مجد الدین بغدادی می جوید.

یکی دیگر از نامه های جالب توجه این مجموعه که خواجه از خلال آن به طرح گفتمان مربوط به مرگ و هستی و نیستی می پردازد نامه ای است که بر شیخ صدرالدین بن شیخ بهاء الدین زکریا نوشته و تعزیت او به فرزندى که او را مرده بود باز داده است و درباره موضوع مرگ نوشته است:

«و اگرچه فراق روح و بدن که سالها انیس و جلیس هم بوده اند المی عظیم است اما بالحقیقه لذات و مرادات و حصول درجات و کمالات ارواح را موقوفست نه اشباح را چه شبخ انسانی به حقیقت زندانی بیش نیست، پس روح را در زندان محن و قفس بدن شادمان بودن محالست و هر چه به محل اصلی و منزل طبیعی خود باز نیاید آرام و آسایش نگیرد» [۳۰].

یکی از نامه های خواجه که در آن پرتوهایی بر گفتمان علمی روزگار خواجه پاشیده شده است مکتوبی است که در جواب اسوله مولانا صدر جهان بخاری می نویسد. اولین سوالی که مولانا پرسیده و خواجه در این نامه به آن پاسخ می دهد درباره چرایی و سبب حصول زلزله است. پاسخی که خواجه به این پرسش می دهد در هم تنیدگی تفکر علمی و تفکر قضا قدری مسلط بر گفتمان علمی و فکری روزگار خواجه را در خود باز می تاباند به این ترتیب که خواجه ابتدا به دلایل علمی این رویداد اشاره می کند و بعد بخش اعظم پاسخ خود را به اندیشه ورزی ارباب شریعت و

اصحاب حقیقت در این باره اختصاص می دهد تا نشان دهد که در این روزگار سخن این افراد بر حکما چیرگی داشته است:

«در کتب حکما و فلاسفه چنین مسطور است که بخارات کثیفه چون در زمین صلب محتقن می گردد و منافذ نمی یابد که ازو خروج کند به واسطه تصاعد ابخره کثیفه زمین متحرک می گردد اما این سخن پیش ارباب شریعت و اصحاب حقیقت صحتی ندارد چرا که صمد بی زوال و واحد لایزال بر موجب قوله تعالی «ان الله علی کل شیء قدیر» [۳۱] بر همه اشیاء قادر است چه حکایت بنی اسرائیل قوله عز و جل طولیه و «رفعنا فوقهم الطور» [۳۲] شنیده باشی و سمع مبارک رسیده پس برداشتن طور وقتی در دل مومن حقیقی جایگیر باشد که بر قوت نامتناهی و قدرت الهی واثق باشد و یکی از کمال قدرت آنکه او را درین جاها به چشم نه بیند و به خرد در نیابند ... و آدمی از دریافت او و قدرت او تهی حکم های اوست که دوستان را بلا نماید و قدرت اوست که زلال از صخره صماء گشاید ... و دیگر آنکه خلق عالم درین عالم بی وفاء و خاکدان بی قاء به اسباب مختلف هلاک می شوند و گور و لحد نمی یابند و همچنان می پوسند و می ریزند ... و خرد از ادراک این نیز عاجزست و افهام اهل تحقیق و اوهام ارباب تدقیق ازین قاصر و خدای و رسول اثبات این معنی می کنند» [۳۳].

اما رویکرد خواجه در مکتوب های دیگری که هر یک به نوعی ساحت علمی زمانه خواجه را در دل خود دارند رویکرد معتدل تری ست و مثلا این رویکرد در متون و نامه هایی که درباره مسایل طبی و دارویی نوشته شده است بسیار واقع بینانه و منطقی ست. از جمله می توان به مکتوبی اشاره کرد که در باب ادهان [۳۴] دارالشفاء تبریز به خواجه هندو می نویسد. در این نامه خواجه ضمن اشاره به قلت ادهان دارالشفاء تبریز از خواجه علاء الدین می خواهد که دستوری برای جمع آوری و فرستادن «نوکرانِ جلدِ کاردان» به دیگر سرزمین ها دهد [۳۵]. و در این نامه به داروهای اشاره می کند که به نظر می رسد در طب و داروشناسی این زمان از اهمیت برخوردارند از جمله روغن بنفشه بادام، روغن یاسمین بادام، روغن گلاب بادام، گلاب ایچی روغن چنجه، روغن گل گیتی و ... اما نکته جالب توجه این سند آن است که خواجه چنان بر داروشناسی زمان خود آشنا و مسلط است که حتی شهرها و

مراکزی را که می توان این داروها را از آن تهیه کرد نیز ذکر می کند [۳۶]. و این همه تنها چشم اندازهایی از ویژگی گفتمانی اسناد در تاریخ میانه را باز می تابانند.

چشم اندازهایی از فرهنگ عامه و تاریخ اجتماعی

اسناد نهفته در سوانح الافکار رشیدی گرچه در نگاهی گذرا نامه هایی اداری و رسمی تلقی می شوند، اما از منظر نگاه گفتمان ساز پیش گفته چشم اندازهایی از فرهنگ عامه را نیز می توان در آن بازجست. در لابلای اطلاعات تاریخی در خور توجهی که از این اسناد به دست می آید سهم تاریخ اجتماعی و فرهنگ عامه نیز چندان اندک نیست.

خواجه در نامه ای که به شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین نوشته و پیش از این هم بدان اشاره شد، یعنی نامه ای که برای تعزیت و تسلیت فرزند در گذشته شیخ نوشته شده است به هدیه ای اشاره می کند که به رسم «بیلاک» فرستاده شد و می افزاید «ان شاء الله که در محل قبول افتد و به دعای صالحه یاد فرماید» [۳۷]. واژه «بیلاک» در زبان ترکی و مغولی به معنی معرفت و تحفه، عطا و انعام و بخشش است و به نظر می رسد یکی از رسوم مغولی و یا رسم های معمول در زمانه خواجه آن بوده است که برای تعزیت در گذشتگان هدیه ای برای بازماندگان فرستاده می شده است.

یکی از این چشم اندازها را در توضیحاتی می توان بازجست که خواجه درباره برداشتن رسم مالیاتی به آن اشاره می کند و گویای آن است که در این زمان تمغا به معنی مالیات بر چه محصولاتی بسته می شده است و از این منظر چه فشار سنگینی بر اصناف وارد می شده است. از جمله خواجه در مکتوبی که در جواب مولانا صدر الدین ترکه [۳۸] می نویسد، نامه ای که به منظور گزارش فقر و فاقه مردم اصفهان به رشته نگارش درآمده است در بحث از تخفیفاتی که برای مردم اصفهان قایل می شود، می نویسد: «و فرموده ایم که رسم های محدث چون تمغای چوب و صابون و فواکه و اقمشه که در اصفهان می سازند بکلی بر اندازند» [۳۹].

بخش دیگری از رهیافت های فرهنگ عامه و تاریخ اجتماعی را از رهگذر جدول هایی می توان باز یافت که خواجه در آن به مقررری افراد اشاره می کند از جمله در نامه ای

که درباره شیخ مجدالدین بغدادی نگاشته است ضمن ترسیم جدولی از مقرری ای که باید به کارکنان خانقاه بغداد تعلق گیرد، چشم اندازی از فرهنگ عامه را نیز ترسیم می کند. و از جمله در همین جدول سرفصلی تحت عنوان «اخراجات لیالی متبرکه» نیز به چشم می خورد که در آن افزون بر مقرری هر روزه که اغلب شامل نان و گوشت می شود دستور دادن عسل، روغن و آرد نیز داده می شود [۴۰]. همین طور شمع و روغن قنادیل که نشانگر رسم و سنت عیدانه ای ست که در خانقاه های این روزگار با سماع نیز همراه بوده است.

نمایی از تاریخ اجتماعی زمانه خواجه را در قالب مکتوبی می توان باز جست که به فرزند خود خواجه جلال می نویسد و از او غلامانی می طلبد که به آبادانی قریه های ربع رشیدی بپردازند وی ضمن اشاره به این پنج قریه می نویسد: «هر قریه ای از آن قرایا نوعی از غلامان مستوطن گردانیده ایم تا به غرس کروم و اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند و اکنون چهار قریه به حال عمارت آمده است» [۴۱]. و در ادامه به نام قریه ها اشاره می کند که هر یک بر اساس نژاد غلامان نامگذاری شده اند: قریه زنگیان، قریه گرجیان، قریه حبشیان و قریه قرویان و در ذکر هر کدام به تعداد ذکور و اناث هر قریه نیز اشاره می کند به نظر می رسد این سند یکی از اسنادی ست که طیف ساکنان ایران را به ویژه در تبریز آن زمان بازتاب می دهد.

یکی از مکتوب های ارزنده ای که در *سوانح الافکار* به چشم می خورد و به ویژه از منظر چشم انداز های تاریخ اجتماعی واجد اهمیت در خور توجهی ست، مکتوبی ست که خواجه به فرزند خود امیر علی، حاکم بغداد در باب انعام انام و فضلالی کرام می نویسد [۴۲]. خواجه در این نامه برای هر یک از علماء اقلامی به رسم انعام تعیین می کند یکی از مهم ترین این اقلام پوستین هایی ست که جهت علما باید فرستاده شوند این موضوع از چند منظر حایز اهمیت و موشکافی ست از یک سو نشانگر اهمیت پوستین در مناسبات اجتماعی این زمان است تا آنجا که به مثابه انعامی در خور برای فضلا در نظر گرفته می شود از دیگر سو نشان می دهد که در این زمان هنر و پیشه پوستین دوزی در جامعه ایران مرسوم بوده است و از دیگر سو خواجه

برای هر کدام از فضایی که نام می برد به پوستین خاصی اشاره می کند که به نظر می رسد انواع پوستین ها را به لحاظ ارزش آن می نمایاند از جمله این پوستین ها می توان به پوستین سنجاب، پوستین سمور، پوستین و شَق و پوستین فَنک اشاره کرد.

نمونه های بدیع دیگری را نیز در سوانح الافکار می توان بازجست که فرهنگ و حیات اجتماعی و هامة را در دل خود دارند.

نتیجه گیری

مطالعه اسناد به ویژه در تاریخ میانه ایران آن زمان ارزنده و کارآمد خواهد بود که از خلال اطلاعات پراکنده نهفته در آن در جستجوی بریده های بزرگ تری از تاریخ باشیم. بریده هایی که ناگفته های خود را در قالب نامه های ادیبانه، رسمی، اداری و دوستانه بازتاب می دهند. مطالعه ویژگی گفتمانی اسناد کاملاً در همین محمل می گنجد و کوششی ست برای فراتر رفتن از اطلاعات تاریخی اسناد. در این مطالعه و از منظر ویژگی گفتمانی اسناد ضمن آن که صورت ظاهری اسناد سوانح الافکار بازنمایی گردید به دو محمل اصلی گفتمانی اسناد نیز توجه شد: یکی بازتاب هایی از «نظام دانایی» تاریخ ایران میانه که به ویژه در نامه هایی با محتواهای فلسفی و معرفت شناسانه بازتاب یافته است و دیگری چشم اندازی از فرهنگ عامه و تاریخ اجتماعی که از خالا آن برخی دورنماهای معطوف بر حیات عامه روشن شد.

پی نوشت:

۱. مک دائل، ۱۷.
۲. سلیمی نو، ۵۱.
۳. عضدانلو، ۱۸.
۴. مک دائل، ۱۸.
۵. سلیمی نو، ۵۲.
۶. مک دائل، ۳۱.

۷. عضدانلو، ۵۵.
۸. صوفی سده ۷ هـ ق.
۹. رشیدالدین فضل الله، ۱۳.
۱۰. همو، ۱۴.
۱۱. همو، ۱۷.
۱۲. همو، ۱۸.
۱۳. همو، ۲۸.
۱۴. همو، ۱۶.
۱۵. همو، ۲۳.
۱۶. همو، ۳۱.
۱۷. همو، ۵۴.
۱۸. همو، ۷۳.
۱۹. همو، ۱۲.
۲۰. همانجا.
۲۱. همو، ۸۰-۷۴.
۲۲. فراز و بالا و بلندی. (دهخدا، ذیل واژه)
۲۳. همو، ۱۳.
۲۴. همو، ۳۰.
۲۵. همو، ۷۹.
۲۶. صاد/۲۶
۲۷. رشید الدین فضل الله، ۳۲.
۲۸. عارف نامی سده ۷ هـ ق.
۲۹. رشید الدین فضل الله، ۴۸.
۳۰. همو، ۴۱.
۳۱. عبارتی مکرر در قرآن کریم.
۳۲. نساء/۱۵۴



۳۳. رشید الدین فضل الله، ۵۷ و ۵۸.

۳۴. جمع دهن در عربی به معنای روغن ها.

۳۵. رشید الدین فضل الله، ۶۵.

۳۶. همو، ۶۷.

۳۷. همو، ۴۳.

۳۸. عارف نامی سده های ۷ و ۸ هـ ق.

۳۹. رشید الدین فضل الله، ۴۵.

۴۰. همو، ۵۱.

۴۱. همو، ۶۴.

۴۲. همو، ۶۸.

کتاب شناسی:

سلیمی نو، اصغر. 'گفتمان در اندیشه فوکو' کیهان فرهنگی، ش ۲۱۹، دی ماه ۱۳۸۳ش.

عضدانلو، حمید. گفتمان و جامعه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰ش.

مک دائل، دایان. مقدمه ای بر نظریه های گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰ش.

همدانی، رشید الدین فضل الله. سوانح الافکار، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، بی نا، ۱۳۵۸ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی